

انتری که لوطی اش زنده بود!!!

و یا

اندر کشفیات و افاضات آقای ساسان قهرمان

به قلم: یحیی خزائینه - تورنتو

khazaineh@rogers.com

برای خانم آزاده ایرانی که به درستی نوشت:

"الله" با ما "شوخی" می کرد،

"آیت الله" با ما "شوخی" می کرد،

"حزب الله" هم نیز با ما "شوخی" می کرد! (۱)

دکتر بهرام بهرامی (بایرامی سابق) که در واقع یکی از مریدان و ملیجک های بسیار عزیز در دانه ی حضرت دکتر رضا براهنی می باشد، در روزی نامه ی (انحصاری توده ای ها و اکثریتی ها) موسوم به شهروند (شماره ی ۴۸۹، سال ۲۰۰۰)، بحث شیرینی را پیشنهاد می کند که در نوع خود بسیار بی نظیر و بی همتا است. ایشان "پیش بینی" می کند: "دیریا زود براهنی - شناسی در ادبیات ایران بخش شاخص و مهمی را اشغال خواهد کرد." طبق عادت مزمن حواریون حضرت براهنی، این هم از همان گونه "پیش بینی" هایی است که شب و روز در آن روزی نامه تحویل من و شما می دهند.

البته آقای دکتر بهرام بهرامی هم از "ادا و اطوار" های استاد چندان بی بهره نبوده است. به این دلیل که هر چه نباشد نزد ایشان تلمیذ می فرموده اند. و بالطبع از مکتب فکری ایشان چیزها نصیبشان شده است. و بالاخر به هر نحوی که شده استاد را هم باید راضی نگه داشت.

دکتر براهنی در کتاب "آواز گشتگان- (۲)" در ابتدای فصل اول کتاب به شیوه ی معمول می نویسد: "کلیه شخصیت‌های این رمان خیالی هستند و هرگونه شباهت احتمالی بین آنها با آدمهای واقعی بکلی تصادفی است." بدون شک، نگارنده این سطور هم باور دارد که "شخصیت‌های" کتاب فوق هم تماماً زایدی تخیل نویسنده است. درست بر عکس کتاب فوق، تمامی آدم های کتاب "نه زیستن، نه مرگ (۳)" حقیقی هستند.

دکتر محمود شریفی شخصیت اول داستان، آدمی است تکرو و کاملاً استثنایی! نویسنده و شخصیت داستان در هر دو عالم واقع و تخیل، در یک چیز کاملاً مشترک هستند، و آن هم نداشتن "چمن صمیمیت" به معنای خاص عبارت! نویسنده آن چنان هیولایی از دکتر محمود شریفی ترسیم می کند که "انگاری" فقط به فقط او بوده است که باعث سرنگونی رژیم منحوس پهلوی شده. خواننده ی نسبتاً آگاه راجع به مسائل سیاسی ایران، و نقش انقلابیون سال های سرنوشت ساز (۱۳۵۶- ۱۳۴۹) صرف نظر از درست بودن و یا اشتباه بودن خط مشی سیاسی آنان) را به خوبی در خاطر دارد.

در داستان، دکتر محمود شریفی همکاری دارد به نام دکتر حسن خرسندی. دکتر حسن خرسندی "من" دوّم دکتر محمود شریفی است. این دوشخصیت کتاب از هم جدا ناپذیرند. در یک کلام، "روح بزرگ نارسیستی و بیمار گونه ی" حضرت دکتر رضا براهنی در این دو شخصیت داستان، یعنی دکتر محمود شریفی و دکتر حسن خرسندی خُلُول کرده است! دکتر محمود شریفی تنها استاد ادبیات تطبیقی نیست

و بر اساس خصلتی که دارد فطرتاً استاد "پیش بینی" در همه ی زمینه ها نیز می باشد. همسرش سهیلا هم، همان تخصص همسر را دارد. منتها با این تفاوت که "پیش بینی" های سهیلا همیشه و همیشه دقیق از کار درمی آید! به این نحو، در "پیش بینی" حوادث خیالی، این زوج یکدیگر را تکمیل کرده و می کنند. در طول داستان، آقای دکتر محمود شریفی دائماً در حال "پیش بینی" است. یعنی این که اموراتش مثل جلال آل احمد، بدون "پیش بینی" کردن پیش نمی رود. و به همین دلیل است که دکتر بهرام بهرامی نیز از این گونه "کرامات" استاد هم بی بهره نیست!

اگر به خاطر داشته باشیم در نظام آموزشی گذشته، رشته های آموزشی دبیرستانی به سه شاخه اصلی تقسیم می شد. ۱- رشته ی ادبی، ۲- رشته ی ریاضی، و ۳- رشته ی علوم تجربی. به طور مسلم مباحث مربوط به "جانور شناسی" بر می گشت به رشته ی علوم تجربی. یعنی اگر قرار بود که بالفرض "جانور به خصوصی" تدریس شود، بی شک بحث مربوطه، به طور طبیعی به کالبد شکافی (آناتومی) "جانور(ان) مورد نظر می پرداخت. خب حالا چه اشکالی دارد که بیا بیم و ادبیات را مثلاً به علوم تجربی پیوند بزنیم! بی جهت نیست که دکتر بهرام بهرامی دقیقاً از همین زاویه در همان مقاله، به ضرورت "براهنّی - شناسی در دانشگاه های ایران و (شاید هم جهان) پافشاری می فرماید!!!"

به نظر نگارنده ی این سطور اتفاقاً پیشنهاد دکتر بهرام بهرامی هم بسیار جالب است. امّا اشکال کار در آن جاست که اگر دانشگاهی به فرض محال بخواهد تصمیم به معرفی هم چنان رشته ای هم بکند، بلانسبت شما خواننده ی عزیز، اعضای آن کمیته های فرضی بی شک با ید مغز خورده باشند که دست به چنین اقدام نابخردانه ای بزنند!

به راستی، آدمی حالش بهم می خورد از این همه خا . ه مالی های بی جا و با جا.

آخر چرا نمی خواهید بفهمید، مردم بعد از آن همه در بَدَری و علیرغم گرفتاری های روزمره ای که شمایان بر آنان بوسیله نظام قرون وسطایی جمهوری اسلامی به ارمغان آوردید، متوجه هستند که شمایان مشغول پختن چه آشی و حقنه کردن چه کسی و یا کسانی هستید؟ شمایانی که در آن و این مسیر آگاهانه کوشا هستید، کدام مملکتی را سراغ دارید که توانسته باشد در دراز مدت با بکارگیری این روش های نا بخردانه و تحمیل و حقنه کردن عناصر بی لیاقت و به غایت فرصت طلب ره به جایی برده باشد؟ هان؟!!

چه چیزی را "به بچه ها نگفتیم...؟" (۳)

عنوان کتابی است به قلم آقای ساسان قهرمان. در کتاب، ساسان انصافاً نهایت تجلیل را از استاد محبوبش حضرت دکتر رضا براهنی به عمل می آورد. ساسان استاد را، هم چون دکتر بهرام بهرامی، به خوبی می شناسد و به قول معروف هوای استاد را دارد. از "سرسام" های براهنی (اگر وجود داشته باشد!) گمکی هم آگاهی دارد. همان طوری که مرحوم ای. ام. فورستر، محبوبش سید رُس مسعود را درک می کرد و هم دیگر را می فهمیدند، "انگاری" این ها هم به همان گونه عمل می کنند. بده بستان ادبی دارند. مدت ها بود با خودم کلنجر می رفتم که چرا آقای ساسان قهرمان خجالت می کشد حقیقت را رُک و پوست کنده تحویل بزرگ تر ها بدهد. دیگر، از کوچک ترهایی نظیر صاحب این قلم خجالت کشیدن جداً مسخره است. آخر چرا ساسان جان به بچه ها حقیقت را نمی گوید و خلاصمان نمی کند. گفتن حقیقت و به قول صادق هدایت که این همه "لوچه پیچک" بازی ندارد. خب اگر ساسان جان این حرف ها را به کوچک تر ها نگوید، پس پیش چه کسی از بَث الشکوی و نفثة المصدورهایش سخن خواهد گفت! آخر کوچک تر ها و بچه ها چه گناهی دارند که به گذشته ی ننگین باباهاشان پی نبرند؟ آن ها چه گناهی مرتکب شده اند که نباید

حقایق فاش نشده را بدانند؟ بلا نسبت شما خواننده ی عزیز، راستی چرا نباید به بچه ها گفت که برخی از بزرگ ترهائشان در نظام بنیاد برکن جمهوری اسلامی ایران چه غلط هایی که نکرده اند. **پـــــدر خواننده ی شارلاتان جامعه ادبی ایرانی خارج از کشور به اتفاق دار و دسته ی خود در روزی نامه ی شهروند حقایق گفته نشده را، "خزعبلات" قلمداد می کنند. زهی بی شرمی. معادله را پیچیده تر نکنیم، وقتی که توازن وجود نداشته باشد تعادل (نسبی) به وجود نمی آید. و به همین سادگی هم صدای نگارنده این سطور به همراه آنانی که که به دست برخی از شمایان در سال ۱۳۶۰ الـو رفتند و سرانجام در زندان های جمهوری اسلامی جان باختند، برای دوران کوتاهی به گوش کسی نخواهد رسید.**

"به بچه ها نگفتیم . . ."

ساسان قهرمان در صفحه ۳۴ کتابش می نویسد: ". . . واقعا معلوم نیست که این براهنی است که دارد "آزاده خانم" را می نویسد یا "آزاده خانم" براهنی و آنهای دیگر را، یا "آناکارنینا" هر دو را. همانجا که "آزاده خانم" از توی رمان در می آید و وارد زندگی "دکتر رضا" می شود و یکبار در سفر بهشت زهرا همراهیش می کند و یکبار هم به او پول قرض می دهد تا اجاره خانه اش را بپردازد که کار نوشتن رمان لنگ نماند، می شود همه ی اینها را دید و باور کرد و فهمید که براهنی چه سرسامی را از سر گذرانده. و می شود فهمید که دیگر سرسام ندارد. من مطمئنم که ندارد. تا رمان بعدی اش شاید. **برای همین هم اینقدر جوان مانده.**

درست به همین دلیل بود که وقتی که شیرین گفت: "به بچه ها نگفتیم" و من در یک لحظه هم یخ کردم و هم آتش گرفتم، چنان موجی از لذتی عمیق از سراپایم گذشت که نظیرش را فقط یکبار در زندگیم حس کرده بودم."

اما این که چرا حضرت استاد رضا براهنی، هم چون آرتور میلر مرحوم و به قول آقای ساسان قهرمان " **اینقدر جوان مانده**،" حکایتی است دیگر!

استاد رضا براهنی در کتاب "آواز گشتگان" که از آن به عنوان "من من نامه ی" استاد می توان یاد کرد، در صفحه ۲۷۷ کتاب، تفسیر دیگری از "راز جوان" ماندنش به دست می دهد. ناگفته پیداست، همان طوری که استاد براهنی در ابتدای کتابش اشاره کرده است، کلیه شخصیت های کتاب "آواز گشتگان" خیالی بوده و تنها زائیده ی ذهن نویسنده است و
بس!

و اما راز جوان ماندن استاد:

"... جدایی از سهیلا برایش غیر ممکن بود. نزدیکترین دوستش بود، در پیش او به چیزهایی اعتراف کرده بود که هرگز به کسی اعتراف نمی کرد، و سهیلا او را مثل کف دست می شناخت. در طول سالها، سهیلا قدری چاق شده بود. ولی محمود احساس می کرد که واقعاً زنش از روز اول زیباتر شده است. سهیلا با شانه های بلند و سفید، سینه های درشت برآمده، و حرکت دلنشین لمبَـرهایش، برای محمود تازگی همان روزهای اول را داشت. عشقبازشان با انواع تداعیها شروع می شد. حرف می زدند، وارد یک جریان مبهم و مالیخولیایی و شیـرین و تحریک آمیز می شدند، کلمات

ترکی و فارسی را آهسته توی گوش یکدیگر زمزمه می کردند. هر دو بیشتر بوسیله کلمات تحریک می شدند تا نوازشها، و این کلمات بود که منتهی به نوازشها می شد و بعد نوازشها سر از هم آغوشیها در می آورد. و بعد محمود دراز می کشید، و وقتی که داشت آرام آرام غرق خواب می شد، صدای آب را از حمام می شنید. آب روی شانه های زنش می ریخت، و انگار برای آن بود که محمود عمیق تر در خواب فرو برود. وقتی که سهیلا به اتاق برمی گشت، حوله بانند سفیدی را کجکی روی شانه هایش انداخته بود و نیمی از بالاتنه اش با بخشی از رانهایش بیرون بود. محمود خواب فوری و عمیق بعد از هم آغوشی را با هیچ چیزی عوض نمی کرد... "

چقدر عالی می شد اگر حضرت دکتر رضا براهنی این شعر را هم داخل این پاراگراف می گنجانید. "آت منی، توت منی، نار کیمی اوینات منی!

کتابنامه:

- ۱- فریب خوردگان قرآن/ آزاده ایرانی. پاریس. انتشارات نشرخاوران. ۱۳۷۹. صص ۴۳۱ به بعد.
نگارنده ی این مقاله در ادامه ی موتیف آزاده ایرانی در این جا می افزاید: و امّا، و امّا، "شوخى" ای که شماروشنفکرها با ما کردید. . . . و آیا دقت کرده اید آن زمان که پای حساب و کتاب به میان می رسد، روشنفکرهای زنده ی معاصر نسل جلال ال احمد ها، زوزه کشان فریاد بر می آورند: "وای حقوق بشر! . . . زمان آن فرا رسیده است کمی ببند یشیم که بزرگترین اشتباه تاریخی ملت ما در این قرن، اعتماد بیش از حدّ به دو طبقه روحانیت و روشنفکران بوده است. و نتیجه آن: فاجعه ای جبران ناپذیر که در پیش روی داریم.
- ۲- آواز کشتگان / رضا براهنی. تهران. انتشارات نشر نو- ۱۳۶۲. صص ۲۷۷.

۳ - نه زیستن، نه مرگ (۴ جلد) / ایرج مصداقی. سوئد. ناشر الفابت ماکزیمما. ۱۳۸۳.

بی شک این کتاب منبعی است بسیار غنی در باره ی نقش نیروهای سرکوبگر رژیم، و به طور کلی افشای "گوشه هایی از جنایت های حکومت قرون وسطایی جمهوری اسلامی." باید اقرار کنم، آقای ایرج مصداقی، زندانی شکنجه شده ی نظام جمهوری اسلامی ایران، در شرح وقایع تاریخی زندانیان سیاسی در نظام جمهوری اسلامی، جداً به عنوان فردی منصف و بی طرف به موشکافی و "ارائه دادن گزارشی هر چه دقیقتر" پرداخته است. از این روی، خواندن کتاب فوق را به تمامی آنانی که به سرنوشت ایران اهمیت داده و می دهند، تشویق و ترغیب می کنم.

۴ - به بچه ها نگوئیم . . . / ساسان قهرمان. تورنتو: نشر افرا- نشر پگاه، ۱۳۸۱-۲۰۰۳. ص ۳۴.

توضیحات: آن چه که در داخل نشان های ترا نوشت قرار گرفته است، به استثناء واژه ی خزعبلات بقیه واژه ها از گفته های استاد رضا براهنی است که از کتاب آواز کشتگان برگرفته ام.

طرح مقالات آتی:

- ۱ - سوپر شارلاتانی به نام دکتر رضا براهنی (فارسی - انگلیسی)
- ۲ - دکتر رضا براهنی در تجلیل و ستایش از آیت الله روح الله الموسوی خمینی، (نقد و بررسی تاریخی).
- ۳ -- احسان طبری، نورالدین کیانوری و دکتر رضا براهنی در ستایش، تبلیغ و ترویج فرهنگ مُداهنه
- ۵ - "احمد شاملو سانسور چی رژیم پهلوی" (نقد)